دوفصلنامه علمی «پژوهشنامه کلام»
سال دهم/ شماره نوزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۲
۲۴۱-۲۷۰

bi-Biannual of Theology journal
Vol.10, No.19, Fall & Winter 2024
241-270

تحلیل و بررسی دیدگاه فاضل قوشجی پیرامون «حدیث التهنئه»*

عبدالمجید زهادت**

چکیده

«حدیث التهنئه» با عبارت «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین»، از جمله نصوص جلیه بر امامت امیرالمومنین علیه السلام و یکی از قرائن و شواهد قطعی بر مراد از مولی در حدیث متواتر «من کنت مولاه فعلی مولاه» است. قوشجی متکلم اشعری در «شرح تجرید» با توجه به صراحت این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلافت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام، برای پاسخ از استدلال به این حدیث تلاش فراوانی کرده است. مهم ترین دستاویز برای نفی نصوص جلیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله «حدیث التهنئة» اقدام صحابه به تعیین خلیفه است. این مقاله که عمدتاً مبتنی بر مصادر قابل قبول اهل سنت است بعد از تبیین استناد به حدیث التهنئة به عنوان نص جلی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام به تفصیل شبهات قوشجی را پاسخ داده و با تأمل در حجیت فعل صحابه ثابت می‌کند در بحث امامت نمی‌توانیم فعل صحابه را ملاک و مستند قرار دهیم و تنها راه صحیح استخراج ملاک و میزان از قرآن و سنت قطعیه است برای بررسی آنچه بعد از رسول خدا ص واقع شده است.

کلید واژه‌ها: نص جلی، قوشجی، حدیث تهنیت، امرة المؤمنین، سلّموا علی علی.

---

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۲۳ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۹/۰۷ـ نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** استادیار، گروه کلام اسلامی مجتمع عالی حکمت و مطالعات ادیان جامعة المصطفی العالمیة. قم. ایران/ abdolmajid - zahadat@miu.ac.ir

مقدمه

خواجه در تجرید الاعتقاد برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «سَلِّمُوا علیه بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین» به عنوان نص جلی استناد می‌کند.(حلی، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

علی بن محمد سمرقندی معروف به ملا علی و فاضل قوشجی فقیه حنبلی مسلک و متکلم اشعری مرام در «شرح تجرید الاعتقاد» به پیروی از دیگر متکلمان قبل از خود مانند فخر رازی در کتاب «الاربعین فی اصول الدین» و ایجی در «المواقف فی علم الکلام» با توجه به صراحت لفظ و روشنی دلالت این حدیث بر امارت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسدود دیدن راه تأویل، نخست نسبت به صدور استبعاد کرده و سپس با چیدن شواهدی کنار هم مدعی است که از مجموع آن‌ها قطع به خلافت ابی بکر حاصل می‌گردد.

بنابر نقل معتبر از نگاه اهل سنت، بعد از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب از جمله عمر و ابوبکر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امارت و ولایت را تبریک گفتند.(ابن حنبل، بی‌تا: ۲/ ۲۸۱)

در منابع تاریخی از بریدة أسلمی نقل شده است: «أمرنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله أن نسلم علی علی بأمیرالمؤمنین و نحن سبعة و أنا أصغر القوم یومئذ».(ابن عساکر، ۱٤۱٥: ٤۲/ ۳۰۳)

در منابع کلامی ذیل بحث از جانشین بلا فصل رسول خدا این حدیث مطرح است.(شریف مرتضی ۱٤۱٤: ٤٦۳ و ۱٤۱٥: ۱/ ۳۳۸ ؛ آمدی ۱٤۲۳: ٥/ ۱٥۷)

در منابع تفسیری و حدیثی، ذیل آیه «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها» از این حدیث یاد شده است(کلینی، ۱۳٦۳: ۲۹۲/۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۲/ ۲٦۸؛ قمی، ۱٤۰٤: ۱/ ۳۸۹)

دانشمندان امامیه در این موضوع به طور مستقل آثاری از خود به یادگار نهاده‌اند. به ابن غضائری، کتاب «التسلیم علی امیرالمؤمنین بامرة المؤمنین» نسبت داده شده

است.(نجاشی، ١٤١٦: ٦٩) و کتاب «الیقین فی اختصاص مولانا علی‌ؑ بامرة المؤمنین و التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین» نوشته سید بن طاووس، هم در شمار همین تلاش‌هاست.ا گرچه موضوع این دو اثر اعم از حدیث تهنیت است اما نویسنده روایات فراوانی کاملاً مرتبط با امر رسول خدا بر سلام به علی‌ؑ با عنوان امیرالمؤمنین را گرد آورده است.

محقق اردبیلی در کتاب «الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید» به برخی از شبهات قوشجی پاسخ‌هایی داده است.(اردبیلی، ١٤١٩: ٢١٠)

در این مقاله بعد از تبیین استناد به «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین»، برای اثبات خلافت بلا فصل و بررسی متون مختلف تهنیت و بحث از فقه الحدیث، استبعادات قوشجی را پاسخ داده و قرائنی که از مجموع آن‌ها ادعای قطع به خلافت ابوبکر کرده است، مورد خدشه قرار می‌گیرد؛ هرچند که نیازی به ابطال همه آن‌ها نیست.

بنا بر بررسی‌های انجام شده در آثار قبل، این‌گونه به بررسی تحلیلی حدیث و پاسخ تفصیلی به شبهات قوشجی پرداخته نشده است.

١. استناد به «سَلِّمُوا عَلَی عَلِیّ...» برای اثبات خلافت بلافصل

خواجه برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی‌ؑ از این سخن رسول خدا‌ﷺ به عنوان نص جلی یاد می‌کند: «و النصُّ الجلی فی قوله: سلِّموا علیه بإمرة المؤمنین».(حلی، ١٣٨٢: ١٨٩)

برای تبیین استدلال خواجه به متن حدیث و فقه الحدیث می‌پردازیم:

١. ١. متن حدیث

پیامبر اکرمﷺ در حجة الوداع بعد از معرفی علی‌ؑ به عنوان جانشین خود و سرپرست جامعه اسلامی، دستور دادند همه به علی‌ؑ به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند و بگویند: «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین». از این سخن پیامبر به «حدیث التهنئه» تعبیر شده است.(امینی، ١٤١٦: ١/ ٢٧٠)

فرمان نبی اکرمﷺ بی‌درنگ امتثال شد وحاضران یک‌به‌یک مشرف به سلام وتبریک گفتن شدند.

بُرَیدَة اسْلَمی صحابی رسول خدا نقل می‌کند:

همانا رسول خدا بمن و گروهی دیگر که من هفتمین نفر از آن ها بودم و در میان آن‌ها ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر بودند، دستور داد و فرمود: «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین»؛ پس ما بهمان نحو که فرموده بود بر او سلام کردیم و این در زمانی بود که رسول خدا در میان ما بود و [ایشان] در زمان زندگی پیامبر ملقب به «امیرالمؤمنین» گردید(ر.ک: مفید، ۱٤۱۳: ۱/ ٤۸)

عبارت «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین»، در منابع امامیه به عنوان نص بر امامت امیرالمؤمنین و یا نص جلی مورد توجه قرار گرفته است.

کلینی در باب «الإشارة و النص علی أمیرالمؤمنینؑ» در ضمن روایتی از امام صادقؑ نقل می‌کند:

از جمله تأکیداتی که خدا در آن روز بر آن دو نفر(ابو بکر و عمر) نمود، این بود که رسول خدا به آن‌ها فرمود: «قُومَا فَسَلِّمَا عَلَیهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین». آن دو نفر گفتند: ای رسول خدا این امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسول خدا به آن‌ها فرمود: از جانب خدا و رسولش؛ پس خدای عز و جل این آیه نازل فرمود: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیکمْ کفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یعْلَمُ ما تَفْعَلُون».(کلینی، ۱۳٦۳: ۱/ ۲۹۲)

تعبیر به نص جلی نیز در سخن متکلمان دیده می‌شود:

أن النبیﷺ نصّ علی أمیرالمؤمنین بالامامة و استخلفه علی الامة و قال تارة «هذا خلیفتی من بعدی» و اخری «سلّموا علیه بامرة المؤمنین» و ما جری مجری ذلک من ألفاظ النصّ الصریح الذی یسمّیه الشیعة جلیّاً.(شریف مرتضی، ۱٤۱۱: ٤٦۳ و ٤٦۸؛ شریف مرتضی، ۱٤۰۵: ۱/ ۳۳۸) این حدیث از حیث اعتبار هم در حد متواتر ـ ولو تواتر معنوی ـ دانسته شده است.(طوسی، ۱۳۸۲: ۲/ ٤۵)

۱. ۲. منابع اهل سنت:

علامه امینی در کتاب «الغدیر» ٦٠ منبع از کتب اهل سنت که تهنیت را با الفاظ مختلف آورده‌اند، ذکر کرده است.(امینی، ١٤١٦: ١/ ٢٧٠) بعضی از اعلام اهل سنت مانند طبری در کتاب «الولایه» و فخر رازی در «نهایة العقول» و اصفهانی در «تشیید القواعد فی شرح تجرید العقائد المعروف بالشرح القدیم» و بیضاوی در «طوالع الانوار»، تهنیت را با لفظ «سلِّموا علی علی بإمرة المؤمنین» آورده‌اند.(مرعشی، ١٤٠٩: ١٥/ ١٩٧)

در اینجا فقط به عبارت طبری در کتاب «الولایه» به نقل از الغدیر بسنده می‌شود، کتابی که در اثبات صحت حدیث غدیر و در رد ابوبکر بن ابی داوود سجستانی که منکر صحت حدیث غدیر بوده نوشته شده است.

طبری مسنداً از زیدبن ارقم ماجرای غدیر و خطبه رسول خداﷺ را نقل نموده و بخشی از سخنان ایشان را خطاب به حاضران نقل می‌کند:

> قولوا ما قلتُ لکم و سلِّموا علی علی بإمرة المؤمنین و قولوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما کنَّا لِنَهْتَدِی لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ»؛ فإنّ اللَّه یعلم کلّ صوت و خائنة کلّ نفس «فَمَنْ نکثَ فَإِنَّما ینْکثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیهُ اللَّهَ فَسَیؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً». قولوا ما یرضی اللَّه عنکم ف«إِنْ تَکفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِی عَنْکمْ».

زید بن ارقم گفت در این هنگام مردم به طرف رسول‌خداﷺ شتافتند، درحالی‌که همه می‌گفتند: «شنیدیم و بر امر خدا و رسولش از صمیم قلب فرمانبرداریم». وی در پایان ماجرای بیعت و تبریک اصحاب را این‌گونه نقل می‌کند: اول کسانی که دست خود را به عنوان اطاعت و بیعت به پیغمبرﷺ و علیؑ رسانیدند، ابی‌بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند با باقی مهاجرین و انصار و سایر مردم تا هنگامی که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت.(امینی، ١٤١٦: ١/ ٥٠٨)

حدیث «سلّموا علی علی بامرة المومنین»، نقل های دیگری هم دارد که در ضمن عنوان احتجاج به حدیث مشاهده خواهیم کرد.

۱. ۳. سایر الفاظ تهنیت

تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین﵇ به غیر از تبریک با سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ، با الفاظ گوناگون نقل شده است که برای رعایت اختصار به چند مورد از الفاظ تهنیت بسنده می‌شود:

۱. ۳. ۱. هنیئا لک

محدثان بزرگ اهل سنت، در شرح ماجرای غدیر خم، تهنیت و تبریک حاضران به امیرالمؤمنین﵇ را با لفظ «هنیئاً لک» از جمعی از اصحاب مانند ابن عباس و ابوهریرة و براء بن عازب و زید بن أرقم از رسول خداﷺ نقل می‌کنند:

> ألستم تعلمون أنی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ؟ قالوا: بلی. قال: ألستم تعلمون أنّی أولی بکل مؤمن من نفسه ؟ قالوا: بلی قال: فأخذ بید علی فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال: فلقیه عمر بعد ذلک فقال: هنیئا لک بابن ابی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة.(ابن ابی شیبة، ۱٤۰۹: ۷/ ۵۰۳؛ ابن‌حنبل، بی‌تا: ٤/ ۲۸۱)

جمع قابل توجهی از مفسران و مورخان آن‌ها نیز این نقل ها را پذیرفته و ارسال مسلم گرفته‌اند.(ثعلبی، ۱٤۲۲: ٤/ ۹۲؛ ابن‌عساکر، ۱٤۱۵: ٤۲/ ۲۲۰؛ ذهبی، ۱٤۰۷: ۳/ ٦۳۲)

هر چند برخی مانند فخر رازی تلاش کرده‌اند بعد از پذیرش و اعتراف به اصل ماجرا و تبریک و تهنیت اصحاب به بهانه سیاق آیه، موضوع را تنزل داده و از قبول تهنیت و تبریک برای امامت سر باز زده‌اند(رازی، ۱٤۲۰: ۱۲/ ٤۰۱) البته دانشمندان امامیه شبهه سیاق را به تفصیل پاسخ داده‌اند.(نجارزادگان، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

علاوه بر تهنیت اصحاب، ملائک نیز به رسول خداﷺ به خاطر اینکه خدای تعالی برای رسولش جانشین تعیین کرد، تهنیت گفتند. از آن حضرت نقل شده است:

وَ مَا مَرَرْتُ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ إِلَّا هَنَّئُونِی وَ قَالُوا: یا مُحَمَّدُ وَ الَّذِی بَعَثَک بِالْحَقِّ، لَقَدْ دَخَلَ السُّرُورُ عَلَی جَمِیعِ الْمَلَائِكَةِ بِاسْتِخْلَافِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَک ابْنَ عَمِّک.(طوسی، ١٤١٤: ١٠٥؛ ابن شاذان، ١٣٨١: ٥)

١. ٣. ٢. تبریک با لفظ بخٍّ بخٍّ:

در منابع اهل سنت ضمن بیان استحباب روزه هجدهم ذی الحجه، تبریک اصحاب به امیرالمؤمنینؑ بعد از خطابه غدیر با لفظ «بخ بخ لک» نیز نقل شده است:

مَن صامَ یومَ ثمانیةَ عشرَ مِن ذِی الحجةِ کتبَ اللهُ عزَّ وجلَّ لَهُ صیامَ سِتینَ شَهْرًا، وَهُوَ یومُ غَدیرِ خُمٍّ، لمَّا أخذَ رسولُ اللهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ بیدِ علی بنِ ابی‌طالبٍ. فقال: ألستُ مَولی المؤمنینَ؟ قَالُوا: نَعم یا رسولَ اللهِ، فأخذَ بیدِ علی بنِ ابی طالبٍ. فقالَ: مَن کنتُ مَولاهُ فعلی مَولاهُ. فقالَ لَهُ عمرُ بنُ الخطابِ: بخٍ بخٍ یا ابنَ ابی طالبٍ أصبحتَ مَولای و مَولی کلِّ مسلمٍ. قالَ: فأنزلَ اللهُ تبارک وتَعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ».(ابن أخی میمی، ١٤٢٦: ٢١٧؛ خطیب بغدادی، ١٤١٧: ٨/ ٢٨٤؛ ابن‌عساکر، ١٤١٥: ٤٢/ ٢٣٢)

لغت شناسان در آثاری مانند «النهایة فی غریب الحدیث» هم به بیان معنای این لفظ پرداخته‌اند:

كلِمَةٌ تُقَالُ عِنْدَ الْمَدْحِ والرِّضَی بِالشَّیءِ، وتُكرر لِلْمُبَالَغَةِ، وَمَعْنَاهَا تَعْظِیمُ الْأَمْرِ وتَفْخِیمُه وَقَدْ كثُر مَجِیئُهَا فِی الْحَدِیث.(ابن‌اثیر، ١٣٦٤: ١/ ١٠١) و نیز شارحان اهل سنت بعد از نقل ماجرای غدیر و تبریک اصحاب به امیرالمؤمنینؑ با لفظ «بخ بخ لک»، به توضیح لفظ پرداخته و سخنان ائمه لغت را مستند قرار داده‌اند.(نووی، ١٤٠٧: ١٢/ ٤٥)

۱. ۳. ۳. تبریک با لفظ «طوبی»

رسول خدا ﷺ بعد از اعلام آشکار و فراگیر وصایت و جانشینی به خاطر انجام ماموریت مهم الهی و آثار و نتایج ماندگار آن از فرط خوشحالی به حاضران دستور می‌دهند که به من تبریک بگویید. ابوسعید خُدْری یکی از شخصیت‌های حاضر، ضمن بازگویی ماجرای غدیر خم می‌گوید:

ثُمَّ قَالَ النَّبِی ﷺ یا قَوْمِ هَنِّئُونِی، هَنِّئُونِی. إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِی بِالنُّبُوَّةِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَیتِی بِالْإِمَامَةِ فَلَقِی عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ طُوبَی لَک یا أَبَا الْحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَای وَ مَوْلَی کلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.(ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳/ ۳۵)

جمله «وَ خَصَّ أَهْلَ بَیتِی بِالْإِمَامَة»، در این روایت، قرینه روشنی است بر ترادف معنی در این نقل با عبارت «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ».

تبریک و تهنیت به لفظ «طوبی لک یا علی» در منابع اهل سنت نیز راه یافته است، همان گونه که شهرستانی در «الملل و النحل» بعد از نقل ماجرای غدیر و اعلام وصایت می‌نویسد:

فادعت الإمامیة أن هذا نص صریح فإنا ننظر من کان النبی مولی له و بأیّ معنی فتطرد ذلک فی حق علی وقد فهمت الصحابة من التولیة ما فهمناه حتی قال عمر حین أستقبل علیا: طوبی لک یا علی أصبحت مولی کل مؤمن ومؤمنة.(شهرستانی، ۱٤۰٤: ۱/ ۱٦۳)

عبارت «طوبی لک»، برای تبریک و تهنیت و به معنای خوشا به‌حالت و گوارا باد بر تو، به کار گرفته می‌شود. کلمه «طوبی» مؤنث اطیب است؛ فُعْلی من الطِّیبِ کان أَصله طُیبَی فقلبوا الیاء واواً للضمة قبلها.(ابن منظور، ۱٤۱٤: ۱/ ٥٦٤)

۲. تقدیم و تأخیر در امتثال امر رسول خدا ﷺ به تهنیت

از آنچه گذشت معلوم شد اصل تبریک و تهنیت به عنوان امتثال امر رسول خدا ﷺ مسلم و قطعی است، هر چند تقدیم و تأخیر در فرمانبرداری و تبعیت از رسول خدا

را نمی توان نادیده گرفت. «مناقب» ابن شهر آشوب، به نقل از علمای اهل سنت مسنداً از ابی بریده نقل می‌کند:

أَنَّهُ دَخَلَ أَبُو بَكرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ اذْهَبْ وَ سَلِّمْ عَلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنْتَ حَي؟ قَالَ: وَ أَنَا حَي. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِک وَ فِي رِوَايةِ السَّبِيعِي أَنَّهُ قَالَ عُمَرُ: وَ مَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: عَلِي بْنُ ابی‌طَالِبٍ قَالَ: عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ؟ قَالَ نَعَمْ.(ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳/ ۵۳)

در مقابل افرادی که با تردید و تأخیر فرمان رسول خدا را امتثال کردند، ابوذر و سلمان بلا فاصله و بدون تأخیر و تردید اقدام به امتثال کردند(ر.ک: ابن شاذان، ۱۳۸۱: ۱۳۳)

تأکید جبرئیل بر عقد غدیر و اعلام وصایت از سوی رسول خدا ﷺ و لزوم تبعیت امت از امیرالمؤمنین ؑ جای توجه دارد. عمربن‌خطاب در بیان ماجرای غدیر خم و تبریک به امیرالمؤمنین ؑ می‌گوید:

به رسول خدا ﷺ عرضه داشتم در کنارم جوان زیباروی و خوشبو به من گفت: «یا عمر لقد عقد رسول الله ﷺ عقدا لا یحلّه إلا منافق». در این هنگام رسول خدا ﷺ دست مرا گرفت و فرمود: نعم یا عمر إنه لیس من ولد آدم لکنّه جبرائیل أراد أن یؤکد علیکم ما قلته فی علی.(قندوزی، ١٤١٦: ٢/ ٢٨٤)

۳. موارد دیگر تهنیت غیر از ماجرای غدیر

تبریک و تهنیت به خاطر مقامات امیرالمؤمنین علی ؑ مختص به ماجرای غدیر خم نیست، در موارد دیگری هم فضایل و مقامات آن حضرت با تبریک و تهنیت همراه شده است.

۳. ۱. حدیث تشبیه

یکی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین ؑ حدیث تشبیه است و در بعضی از نقل‌های این حدیث، تبریک همراه با اعجاب ابوبکر روایت شده است.

حارث اعور[1] نقل می‌کند:

بَلَغَنَا أَنَّ النَّبِیﷺ کانَ فِی جَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أُرِیکمْ آدَمَ فِی عِلْمِهِ وَ نُوحاً فِی فَهْمِهِ وَ إِبْرَاهِیمَ فِی حِکمَتِهِ فَلَمْ یکنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ طَلَعَ عَلِیﷺ فَقَالَ أَبُو بَکرٍ یا رَسُولَ اللَّهِ أَ قِسْتَ رَجُلًا بِثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بَخْ بَخْ لِهَذَا الرَّجُلِ مَنْ هُوَ یا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ النَّبِی: أَ لَا تَعْرِفُهُ یا أَبَا بَکرٍ؟ قَالَ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَبُو الْحَسَنِ عَلِی بْنُ ابی‌طَالِبٍ. قَالَ أَبُو بَکرٍ: بَخْ بَخْ لَک یا أَبَا الْحَسَنِ وَ أَینَ مِثْلُک یا أَبَا الْحَسَن.(خوارزمی، ١٤١٤: ٨٩)

٣. ٢. لیله المبیت

از فضائل مورد وفاق، فداکاری و ایثار امیرالمؤمنینﷺ برای رسول اللهﷺ، ماجرای لیله المبیت است. اقدامی که تبریک و تهنیت ملائک را در پی داشت. ذیل آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله و الله رئوف بالعباد»، برخی از مفسران نوشته‌اند:

نزلت فی علی بن ابی طالب بات علی فراش رسول اللّهﷺ لیلة خروجه إلی الغار ویروی أنه لما نام علی فراشه قام جبریل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبریل ینادی: بخ بخ من مثلک یا ابن ابی‌طالب، یباهی اللّه بک الملائکة و نزلت الآیة.(رازی، ١٤٢٠: ٥/ ٣٥٠؛ ثعلبی، ١٤٢٢: ٢/ ١٢٦)

۴. فقه الحدیث

برای فهم استناد به حدیث تهنئت به عنوان نص جلی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیﷺ لازم است برخی از مفاهیم تبیین شود.

۴. ۱. نص جلی و نص خفی

مقصود از «نص» دلیل لفظی است که شامل نص به معنی خاص یعنی صریح بدون احتمال خلاف و هم ظاهر یعنی غیر صریح همراه با احتمال خلاف می‌شود.

۱. شخصیتی که رجالی بزرگ اهل سنت درباره او گفته: «هو العلامة الإمام، کان فقیها کثیر العلم».(ذهبی، ١٤١٣: ٤/ ١٥٢)

نص جلی به این معناست که مخاطبان بدون نیاز به هیچ توضیحی مراد از آن را امامت و جانشینی رسول خدا برداشت نموده باشند.

توضیح بیشتر آنکه نص جلی مرادف با نص به معنای خاص یعنی صریح غیر قابل احتمال خلاف نیست، بلکه احتمال خلاف در نص جلی بعید است و عقلاً قابل پذیرش نیست؛ به همین علت است که ایراد شبهه در نص جلی آن را از وصف جلاء خارج نمی‌سازد، مثل شبهه در نص جلّیِ «انت الخلیفة بعدی» بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین‌ﷺ. به این بیان که مراد خلافت آن حضرت بعد از خلیفه سوم باشد، زیرا این احتمال خلاف ظاهر و متفاهم عرفی نزد مخاطبان این کلام است.(شریف مرتضی، ۱٤۰۵: ۱/ ۳۳۸) با این بیان معنای نص خفی هم روشن می‌گردد، یعنی احتمال خلاف ظاهر منتفی نیست.

۴. ۲. امرة المؤمنین

کلمه «امرة» از ماده «امر» نقیض «نهی» به معنای امارت و حکومت کردن است؛ و الأمر الذی هو نقیض النَّهْی قولک افعَلْ کذا و من هذا الباب الإمْرَة و الإمارة و صاحبها أمیرٌ و مؤمَّر. قال ابن الأعرابی: أمَّرتُ فلاناً أی جعلتُه أمیراً.(ابن اثیر، ۱۳٦۷: ۱/ ٦۷)

در بیان وجه تسمیه علی بن ابی‌طالبﷺ به امیرالمؤمنین به دو روایت بسنده می‌شود:

۱. احمد بن عمر گوید از حضرت ابو الحسنﷺ پرسیدم، چرا آن حضرت امیرالمؤمنین نامیده شد؟ فرمود: لِأَنَّهُ یمِیرُهُمْ الْعِلْمَ أَ مَا سَمِعْتَ فِی کتَابِ اللَّهِ وَ نَمِیرُ أَهْلَنا. وَ فِی رِوَایةٍ أُخْرَی قَالَ: لِأَنَّ مِیرَةَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ عِنْدِهِ یمِیرُهُمُ الْعِلْمَ؛ زیرا او مؤمنین را طعام علمی می‌دهد. مگر نشنیده‌ای که خدا در کتابش می‌فرماید: «و ما خانواده خود را طعام می‌دهیم»، و در روایت دیگر است که فرمود: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست، او به آن‌ها خوراک دانش می‌دهد. (مازندرانی، ۱٤۲۱: ۷/ ٤۹)

۲. امام باقرﷺ در پاسخ به سوال از وجه تسمیه امیرالمؤمنین فرمودند:

اللَّهُ سَمَّاهُ وَ هَكذَا أَنْزَلَ فِی کتَابِهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّک مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکمْ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِی وَ أَنَّ عَلِیاً أَمِیرُالْمُؤْمِنِین.(کلینی، ۱٤۰۷: ۱/ ٤۱۲)

۴. ۳. الهی بودن اختصاص لقب امیرالمؤمنین

امارت علی بن ابی‌طالب بر مؤمنین به امر الهی و ابلاغ رسول خدا ﷺ همراه با تأکید فراوان بوده و از امیرالمؤمنین ؑ نقل شده است:

اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَّرَنِی عَلَیهِمْ فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَ یصْدُقُ عَلِی فِیمَا یقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَمَّرَهُ عَلَی خَلْقِهِ فَغَضِبَ النَّبِی ﷺ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِیاً أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ بِوَلَایةٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَقَدَهَا لَهُ فَوْقَ عَرْشِه.(ابن بابویه، ۱٤۱۷: ۱۹٤)

علاوه بر الهی بودن این امارت، روایات زیادی در عدم جواز تسمیة غیر علی بن ابی‌طالب ؑ به «أمیرالمؤمنین» در منابع حدیثی آمده که برای اختصار به دو مورد بسنده می‌شود:

۱. رسول خدا ﷺ در ضمن بیان ماجرای معراج فرمود: فَأَوْحَی إِلَی رَبِّی ما أَوْحی. ثُمَّ قَالَ: «یا مُحَمَّدُ أَقْرِئْ عَلِی بْنَ ابی‌طَالِبٍ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ السَّلَامَ فَمَا سَمَّیتُ بِهَذَا أَحَداً قَبْلَهُ وَ لَا أُسَمِّی بِهَذَا أَحَداً بَعْدَهُ».(طوسی، ۱٤۱٤: ۲٦٥)

خداوند تعالی در شب معراج در خصوص جانشینی رسول خدا ؑ به وی فرمود: «قَدْ اخْتَرْتُ لَک عَلِیاً فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِک خَلِیفَةً وَ وَصِیاً فَإِنِّی قَدْ نَحَلْتُهُ عِلْمِی وَ حِلْمِی وَ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً لَمْ ینَلْهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَیسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ».(طوسی، ۱٤۱٤: ۳٥٤)

با این حال لقب «امیرالمؤمنین» برای ابوبکر به کار گرفته شده است آن هنگام که برای اخذ بیعت از علی ؑ برای ابوبکر تلاش می‌کردند؛ برای علی ؑ پیام فرستادند که به او بگو: أجب «أمیرالمؤمنین أبا بکر». آن حضرت در پاسخ فرمود: سبحان اللَّه، به خدا قسم زمان زیادی از فوت پیامبر نگذشته و هنوز این کلام رسول خدا در اذهان باقی است و خود ابوبکر خوب می‌داند که لقب «امیرالمؤمنین»

مخصوص من است؛ و ماجرای غدیر خم و تبریک اصحاب از جمله خود ابوبکر را با لفظ امیرالمؤمنین به او یادآور فرمود.(طبرسی، ١٣٨٦: ١/ ١٠٧)

این لقب به صورت رسمی در زمان خلیفه دوم برای او رایج گردید؛ در آغاز او را خلیفه ابوبکر و خلیفه خلیفه رسول خدا می‌خواندند، بعد به بهانه ثقیل بودن این لقب و تکرار کلمه خلیفه تصمیم بر این شد که «امیرالمؤمنین» خوانده شود و بعد هم برای دیگر حاکمان رایج شد.(طبری، ١٤٠٣: ٣/ ٢٧٧)

۴. ۴. قرینیت تهنیت، برای کلمه مولی در حدیث غدیر

فرمان نبی اکرمﷺ به تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنینؑ با هر لفظی، دلالت بر مراد از لفظ «مولی» در عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» دارد، زیرا اگر مولا به معنی دوست باشد تبریک گفتن وجه عقلایی نخواهد داشت. به ویژه این تبریک توأم با سلام کردن به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین، وضوح بیشتری در مراد از کلمه مولی در حدیث غدیر دارد. امارت بر مؤمنان همان تصدی امور و ولایت امر است، بنابراین جایی برای ایراد شبهه که مراد از «ولایت» دوستی و محبت است، باقی نمی‌ماند.(مفید، ١٤١٣: ٧ و ٣٩؛ شریف مرتضی، ١٤٠٥: ٤/ ١٣١؛ همو، ١٤١٠: ٢/ ٢٥٨) و شبهه اختصاص امارت علیؑ بر مومنان در مقابل فاسقان و فراگیر نبودنش برای آحاد جامعه نیز خلاف ظاهر و متفاهم عرفی از این کلمه است؛ و مومن در اینجا مرادف با مسلم نه اخص از آن است.

۴. ۵. احتجاج به حدیث تهنئت

در منابع تاریخی احتجاج امیرالمؤمنینؑ و اصحاب آن حضرت به تبریک و تهنیت و اقرار و اعتراف آن‌ها و سلام کردن با عنوان امارت مومنین ذکر شده است که به چند مورد بسنده می‌شود:

١. در جنگ صفین بعد از آنکه کار به تحکیم رسید، در تنظیم و تدوین معاهده بین طرفین بر سر اسم مبارک آن حضرت با لفظ امیرالمؤمنینؑ کار به درگیری کشیده شد. حضرت برای فیصله دادن، ماجرای صلح حدیبیه و حذف لقب رسول الله را یاد آوری نموده و بأ تاسی به روش نبی اکرم فرمود: «وإن اسمی و اسم ابی لا

یذهبان بإمرتی»، و دستور داد نامش را بدون لقب امیرالمؤمنین بنویسند.(یعقوبی، ۱٤۱۳: ۲/ ۱۸۹)

۲. از میان بزرگان صحابه رسول خدا که فرمان رسول الله ﷺ به تبریک و تهنیت و سلام کردن به علی ؑ با عنوان «امیرالمؤمنین» را یاد آوری کرده و به احتجاج به آن پرداخته‌اند نام بریده اسلمی و ابوذر غفاری درخشش خاصی دارد. از امام صادق ؑ نقل شده است:

أَنَّ بُرَیدَةَ کانَ غَائِباً بِالشَّامِ فَقَدِمَ وَ قَدْ بَایعَ النَّاسُ أَبَابَکرٍ فَأَتَاهُ فِی مَجْلِسِهِ فَقَالَ یا أَبَابَکرٍ هَلْ نَسِیتَ تَسْلِیمَنَا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ وَاجِبَةً مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِه؟! ابوبکر در پاسخ گفت: تو حضور نداشتی و ما بودیم که اتفاقات دیگری افتاد، آن‌گاه سخنی را به رسول خدا نسبت داد: «لَمْ یکنِ اللَّهُ تَعَالَی یجْمَعُ لِأَهْلِ هَذَا الْبَیتِ النُّبُوَّةَ وَ الْمُلْک».

در اینجا بریده برای رد سخن ابوبکر ـ با چشم‌پوشی از مدرک مدعای او ـ به این آیه قرآن کریم استناد کرد: «أَمْ یحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَینا آلَ إِبْراهِیمَ الْکتابَ وَ الْحِکمَةَ وَ آتَیناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً».(ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳/ ۵۳)

ابوذر غفاری نیز با تأکید فراوان لقب امیرالمؤمنین را مختص علی ؑ دانسته و از دیگران سلب کرده است؛ وقتی از ابوذر سوال شد: وصی تو کیست ؟ در پاسخ گفت: به امیرالمؤمنین وصیت کرده‌ام. سوال شد: مقصود تو عثمان است ؟ جواب داد: نه، به آن که به حقیقت امیرمؤمنان است، یعنی علی بن ابی‌طالب ؑ. همانا او قوام و پایه نظام زمین و تربیت‌کننده این امت است، اگر او را از دست دهید زمین را و آنچه بر او است دگرگون خواهید یافت.(مفید، ۱٤۱۳: ۱/ ٤۷)

حتی شیخین به فرمان رسول خدا ﷺ به سلام دادن به علی ؑ به عنوان امیرالمؤمنین اعتراف و اقرار کرده‌اند:

ابن مردویه، مسنداً از یکی از یاران امیرالمؤمنین نقل می‌کند: «کنت مع علی علیه‌السّلام فی أرض یحرثها حتّی جاء أبوبکر و عمر. فقالا: سلام علیک یا

أمیرالمؤمنین و رحمة اللّه و برکاته. فقیل: کنتم تقولون فی حیاة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله؟ فقال عمر: هو أمرنا بذلک.(ابن مردویه، ١٤٢٤: ٥٦)

۵. شبهات قوشجی در شرح تجرید

قوشجی در نقد سخن خواجه در استناد به حدیث تهنیت، ابتدا استبعاد می‌کند و بعد از آن پا را فراتر نهاده و با چینش چند مطلب از مجموع آن‌ها ادعای قطع به خلافت بلافصل ابوبکر می‌کند.(قوشجی، ١٤٤٣: ٤/ ٥٦)

مجموع شبهات قوشجی در چهار عنوان قابل تبیین است:

۵. ۱. عدم نص

قوشجی گفته اگر نصی بود به تواتر به ما می‌رسید و نصوص خلافت علی[علیه‌السلام] از طریق محدثان مورد وثوق ثابت نیست درحالی که این‌ها شدیداً دوستدارش بودند و احادیث فراوانی در مناقب و کمالات آن حضرت در دین و دنیایش نقل کرده‌اند.

از آنجا که تبریک وتهنیت دلالت واضح بر مراد از کلمه «مولی» در حدیث غدیر دارد، در برخی از منابع اهل سنت تلاش فراوان در تضعیف روایات تبریک وتهنیت شده است.(قاضی عبد الجبار، ١٩٦٥: ٢٠/ ١٩١؛ ابن‌تیمیه، ١٤٠٦: ٦/ ٣٨٥) در برخی از منابع متاخر و معاصر هم تهنیت مورد انکار قرار گرفته است.(آلوسی، ١٤١٥: ٣٦٠/٣؛ سالوس، ١٤٢٤: ٢٤٢)

۵. ۱. ۱. پاسخ؛ تلاش بی وقفه برای محو آثار اهل بیت علیهم‌السلام و فضای کتمان

به اتفاق همه مورخان، جریان اموی وحزب طلقا تلاش همه‌جانبه وبی‌وقفه‌ای در محو نام اهل‌بیت علیهم‌السلام کردند. معاویه بعد از «عام الجماعة» _ سالی که معاهده صلح نوشته شد _ فرمان صادر می‌کند که امان را از روایت‌کنندگان فضیلت برای علی علیه‌السلام و اهل بیت او برداشته است. جاحظ در کتاب «الرد علی الامامیة» نوشته است معاویه در پایان خطبه‌هایش می‌گفت: «اللهم إن أبا تراب ألحد فی دینک و صد عن سبیلک، فالعنه لعناً و بیلاً و عذّبه عذاباً ألیماً».

تا زمان عمر بن عبدالعزیز این بدعت ناروا در تمامی بلاد اسلامی رایج بود. عناد و دشمنی معاویه با امیرالمؤمنین‌ؑ به قدری زیاد شد که بعضی از قوم بنی‌امیه از او درخواست کردند حال که به هدف خود رسیدی دست از دشمنی و توهین نسبت به علی بردار. معاویه در پاسخ گفت: «لا والله حتی یربو علیه الصغیر ویهرم علیه الکبیر ولا یذکر له ذاکر فضلاً».(ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ٤/ ٥٦؛ همان: ۱۳/ ۲۱۹)

سب و اهانت آشکار بر منابر در دوران بنی امیه گسترش یافت تا حدی که سیوطی می‌نویسد در دوران بنی امیه به تبعیت از معاویه از بالای بیش از هفتاد هزار منبر، علی[ؑ] لعن می‌شد. سخن سیوطی به نظم هم آورده شده است:

و قد حکی الشیخ السیوطی إنه — قد کان فیما جعلوه سنة
سبعون ألف منبر و عشرة — من فوقهن یلعنون حیدرة.(امینی، ١٤١٦: ۱۰۲/۲)

۵. ۱. ۲. کتمان حق امیرالمؤمنین‌ؑ در زمان آن حضرت

اگر احتمال دهیم نصوصی مانند «سلّموا علی علی بامره المؤمنین» در قرن نهم به قوشجی نرسیده است، ناشی از نبودن نیست بلکه ناشی از کتمان است و این حق‌پوشی حتی قبل از تسلط کامل جریان اموی هم از مسلمّات است:

طلحه بن عمیره، می‌گوید علی‌ؑ مردم را درباره گفتار رسول خداﷺ که فرمود: « مَنْ کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِی مَوْلَاهُ»، سوگند داد که هر که آن را شنیده گواهی دهد، پس دوازده نفر از انصار گواهی دادند و انس بن مالک که در میان مردم بود به بهانه پیری و فراموشی گواهی نداد. در اینجا بود که امیرالمؤمنین‌ؑ او را نفرین کرد: «اللَّهُمَّ إِنْ کانَ کاذِباً فَاضْرِبْهُ بِبَیاضٍ لَاتُوَارِیهِ الْعِمَامَةُ»؛ راوی حدیث می‌گوید: خدا را گواه می‌گیرم که سفیدی را پس از زمانی در میان دو چشمش دیدم.(ابن ابی الحدید، ١٤٠٤: ٤/ ٧٤)

از زید بن ارقم نقل شده است علی‌ؑ مردم را در مسجد سوگند داد و فرمود: «أَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ النَّبِیﷺ یقُولُ مَنْ کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِی مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»؛ پس دوازده نفر از آنان که در جنگ بدر بودند برخاستند شش تن از سمت راست، و شش تن از سمت چپ و بدان گواهی دادند. من[زید بن ارقم]

نیز از کسانی بودم که این سخن را از پیغمبرﷺ شنیده بودم ولی آن روز گواهی نداده کتمان شهادت کردم، پس خدای تعالی به جرم این کار بینایی را از من گرفت. زید برای شهادتی که نداده بود افسوس می‌خورد و اظهار پشیمانی می‌نمود و از خدا آمرزش خواهی می‌کرد.(ابن ابی الحدید، ١٤٠٤: ٤/ ٧٤)

توجه به این نکته لازم است که داعی بر کتمان نصوص خلافت بسیار قوی‌تر از داعی بر کتمان سایر فضائل و مناقب بوده است. مضاف بر اینکه در کتب رجالی اهل سنت عناد و دشمنی با محبان امیرالمؤمنین‌ؑ موجه جلوه داده شد تا جایی که تشیع به معنای محب امیرالمؤمنین علی‌ؑ بودن و نقل فضائل آن حضرت نزد برخی، از اسباب جرح راوی شمرده شده است! ذهبی در «تاریخ الاسلام» ضمن شرح حال امام شافعی در دفاع از او می‌نویسد: «اظهار تشیع او منافاتی با وثاقت ندارد، ومعنی هذا التشیع حب علی و بغض النواصب وأن یتخذه مولی عملاً بما تواتر عن نبینا‌ﷺ: من کنت مولاه فعلی مولاه».(ذهبی، ١٤٠٧: ١٤/ ٣٣٨)

باید گفت جرح و تعدیل ملاک و میزان شرعی و عقلایی دارد و نمی‌توان بدون ضابطه راوی را به بهانه محبت به امیرالمؤمنین‌ؑ و حتی اعتقاد به خلافت بلا فصل آن حضرت مورد جرح قرار داد؛ این نکته مهم در کتاب «العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل» به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است(ر.ک: علوی، ١٣٥٠)

در پایان این بحث شایسته است سخن امام غزالی در باره حدیث غدیر و تهنیت را عیناً یادآور شویم؛ وی در مقاله چهارم از کتاب «سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین»، تحت عنوان «ترتیب الخلافة والمملکة» می‌نویسد:

> واجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید خم باتفاق الجمیع و هو یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه». فقال عمر: بخ بخ یا أبا الحسن! لقد أصبحت مولای و مولی کل مولی. فهذا تسلیم و رضی و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی لحبّ الریاسة وحمل عمود الخلافة و عقود النبوة وخفقان الهوی فی قعقعة الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الأمصار وسقاهم کأس الهوی.(غزالی، ١٤٢٤: ١٨)

لازم به یادآوری است که انتساب کتاب به غزالی با وجود شواهد قطعی قابل تردید نیست، زیرا اعلام اهل سنت مطالبی از غزالی را از این کتاب، نقل نموده‌اند.(ذهبی، ۱۳۸۳: ۱/ ۵۰۰؛ ذهبی، ۱٤۰۷: ۳٤/ ۳۱؛ ابن حجر، ۱۳۹۰: ۲/ ۲۱۵) پس تردید در انتساب کتاب «سرّ العالمین» به غزالی قابل پذیرش نیست.(امین عاملی، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۵)

۵. ۲. دلالت عمل صحابه بر عدم نص

به نظر قوشجی اگر درباره خلافت علی[ﷺ] نص صریح و سخن واضحی بود، در سقیفه برای تعیین خلیفه نزاع نمی‌شد؛ از سوی دیگر عملکرد صحابه در خدمت به اسلام و فداکاری با جان و مال خویش جایی برای تردید در عدم وجود نص باقی نمی‌گذارد. علاوه بر اینکه تأسف ابوبکر در آخر عمرش، دلیلی بر عدم وجود نص جلی است که گفت ای کاش از رسول خداﷺ درباره جانشینی پرسیده بودم تا اینکه برای تعیین خلیفه گرفتار نزاع نشویم.

۵. ۲. ۱. پاسخ؛ تأمل در حجیت و اعتبار عمل صحابه

در بحث امامت و ماجرای سقیفه، عمل صحابه نمی‌تواند مستند قرار گیرد و استناد به صحابه مصادره به مطلوب است، زیرا روش صحیح در تحقیق و بررسی مسائل امامت آن است که ابتدا از قرآن کریم و سنت رسول خداﷺ معیار و ضابطه اخذ کنیم، سپس ما وقع را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم، نه اینکه از ما وقع، ملاک و ضابطه اخذ نماییم.

بنابراین رفتار صحابه و اقدام به تعیین خلیفه نمی‌تواند ملازم با نبود نص بر خلافت باشد، زیرا نه تنها احتمالات دیگر هم قابل طرح است، بلکه شواهدی معتبر و قابل اعتنا، این احتمالات را به شدت تقویت می‌کند. علاوه بر اینکه فداکاری و جانبازی اصحاب سقیفه نیاز به دلیل دارد، بلکه دلیل بر خلافش قائم است.(اردبیلی، ۱٤۱۹: ۲۱۰)

منشأ شبهه تلازم بین عمل صحابه و فقدان نص که در سخنان دیگر متکلمان اهل سنت نیز آمده است(آمدی، ۱٤۲۳: ٥/ ١٦٤؛ تفتازانی، ۱٤۰۹: ٥/ ۲٥۸) باور به حجیت قول صحابی و اعتقاد به عدالت جمیع صحابه است. این باور علاوه بر اینکه مستند قابل قبولی ندارد، نزد بعضی از بزرگان اهل سنت مورد تردید قرار گرفته است.

توضیح اینکه در حجیت و اعتبار قول صحابی، موضوع بحث قول صحابی است از آن جهت که صحابی است نه به عنوان نقل سخن رسول خداﷺ زیرا شکی نیست که سخن صحابه به عنوان نقل قول از رسول خداﷺ در موضوع حجیت خبر واحد قرار می‌گیرد و از این بحث خارج است.

حجیت قول صحابی بما هو، نیاز به دلیل اعتبار دارد، بلکه دلیل بر عدم اعتبار آن ارایه شده است. غزالی تحت عنوان «الأصل الثانی من الأصول الموهومة قول الصحابی» در کتاب «المستصفی» به تفصیل وارد شده و سه دلیل قاطع بر عدم اعتبار قول صحابی بما هو صحابی ارائه کرده است و در پایان می‌گوید:

> فانتفاء الدلیل علی العصمة و وقوع الاختلاف بینهم و تصریحهم بجواز مخالفتهم فیه ثلاثة أدلة قاطعة.(غزالی، ۱٤۱۷: ١٦٨)

اما عدالت صحابه، اساسی‌ترین باور اهل سنت است تا جایی که انتقاد و جرح نسبت به آنان خروج از دین تلقی شده است.(بغدادی، ۱٤۰٥: ٦٧؛ ابن‌کثیر، ۱٤۰۸: ۸/ ۱٤۸)

مهم‌ترین مستند اهل سنت در قول به عدالت صحابه، وساطت آنان در تبلیغ دین و شریعت رسول خداﷺ است و اصحاب رسول خدا پل ارتباطی امت با صاحب شریعت هستند. آنان می‌پندارند نقد و قدح در صحابه که واسطه بین ما و رسول خداﷺ هستند، باعث انهدام دین و از بین رفتن شریعت است(بغدادی، ۱٤۰٥: ٦٧)

اولاً ادعای اهل سنت در عدالت صحابه به نحو ایجاب کلی یعنی عدالت و حجیت جمیع صحابه و مصونیت همه آنان از نقد و قدح است درحالی‌که ما در

طرف مقابل قائل به سلب جزئی هستیم نه سلب کلی. معلوم است که نقیض موجبه کلیه، سالبه جزئیه است و نیازی به سلب کلی نیست و ما هم به هیچ وجه قائل به سلب کلی نیستیم. بنابراین پل ارتباطی ما با صاحب شریعت برقرار است، آن هم با وسایطی که مورد اتفاق کل هستند.

مهم ترین این واسطه ها عترت و خاندان پاک رسالت‌اند که وساطت آنان با احادیث متواتر و مقبول بین فریقین مانند احادیث ثقلین و احادیث امان و احادیث معرفت امام ثابت و مسلّم است.

ثانیاً نظریه «عدالت همه صحابه» که اساس و زیر بنای تفکر اهل سنت است با توجه به مسلمات تاریخی حتی نزد برخی از متفکران اهل سنت قابل خدشه است.(تفتازانی، ١٤٠٩: ٥/ ٣١٠)

ثالثاً این نظریه اگرچه به ظاهر یک قاعده کلی و درباره همه اصحاب رسول خداست، اما در حقیقت برای اهداف جریان اموی است؛ یعنی با انگیزه تطهیر حکام و توجیه مظالم آن‌ها طراحی شده است و در مقام عمل ملتزم به کلیت نظریه عدالت صحابه نیستند.

ابن حزم اندلسی(م. ٤٥٦) ابو الغادیه ـ قاتل صحابی جلیل القدر عمار یاسرـ را تبرئه کرده و همزمان از تبرئه قاتلان عثمان به شدت پرهیز دارد و به وضوح برخورد گزینشی و جانبدارانه در موضوع عدالت صحابه را نشان داده و قاتلان عثمان را فاسق و ملعون و غیر قابل تبرئه معرفی می‌کند.(ابن حزم، ١٤١٦: ٣/ ٨٧)

اما استناد به سخن ابوبکر(انی لوسئلت النبی عن هذا الامر فیمن هو و کنا لا ننازعه)، یعنی اگر نصی بود ابوبکر آرزو نمی‌کرد ای کاش از پیامبرﷺ در مورد جانشین سؤال کرده بود؛ این شیوه استدلال، مصادره است و سخن ابوبکر تلویحاً یا تصریحاً در عدم النص پذیرفته نیست،زیرا او خود طرف نزاع است و احتمال کتمان حق قابل نفی نیست. علاوه بر اینکه توجه به متن کامل سخنان ابی‌بکر و دیگر آرزوهای او، اعتراف وی به عدم دانش لازم برای خلافت و تردید او حتی در اعتبار خلافت را به وضوح نشان می‌دهد:

والله ما أسی الّا علی ثلاث فعلتهن لیتنی کنت ترکتهن و ثلاث ترکتهن لیتنی فعلتهن وثلاث لیتنی سألت رسول الله عنهنّ. فأما اللاتی فعلتهن ولیتنی لم أفعلهنّ، فلیتنی ترکت بیت علی وان کان اغلق علی الحرب ولیتنی یوم سقیفة بنی‌ساعدة کنت ضربت علی ید أحد الرجلین أبی‌عبیدة أو عمر فکان هو الامیر و کنت أنا الوزیر ولیتنی حین أتیت بالفجاءة السلمی أسیراً انی قتلته ذبیحاً أو أطلقته نجیحاً ولم أکن أحرقته بالنار. وأما اللاتی ترکتهن ولیتنی کنت فعلتهن لیتنی حین أتیت بالاشعث بن قیس أسیرا أنی قتلته ولم أستحیه فان سمعت منه وأراه لایری غیّاً ولاشرّاً الاأعان علیه ولیتنی حین بعثت خالد بن الولید إلی الشام انی کنت بعثت عمر بن الخطاب إلی العراق فأکون قد بسطت یدی جمیعا فی سبیل الله وأما اللاتی کنت أود أنی سألت رسول الله عنهن فلیتنی سألته لمن هذا الامر من بعده؟ فلاینازعه فیه أحد ولیتنی کنت سألته هل للانصار فیها من حق؟ ولیتنی کنت سألته عن میراث بنت الاخ والعمة فان فی نفسی من ذاک شیئا.(طبری، ١٤١٧: ٢/ ٦٢٠)

۵. ۳. دلالت موضع امیرالمؤمنین علیه السلام بر عدم نص

قوشچی مانند دیگر متکلمان اهل سنت مدعی است در مواضع علی علیه السلام ادعای نص دیده نمی‌شود زیرا:

١. عدم احتجاج؛ نه احتجاج کرده و نه در سخنرانی‌های خود که مشتمل بر بیان افتخارات بوده حرفی از نصوص به میان آورده است.(باقلانی، ١٤١٤: ١٦٥؛ آمدی، ١٤٢٣: ٥/ ١٦٤)

پاسخ: اولین احتجاج‌کننده به سخنان رسول خدا درباره خلافت بلافصل، خود امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. شرح این احتجاج در کتاب «الغدیر» تحت عنوان «المناشدة والاحتجاج بحدیث الغدیر الشریف» به تفصیل آمده است.(امینی، ١٣٧٩: ١/ ١٥٩)

در خصوص حدیث تهنیت و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین»، احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲. عدم قتال؛ اگر نصی بر خلافت علی[ﷺ] صادر شده بود، باید برای احقاق حق و اجرای فرمان رسول خدا دست به شمشیر می‌برد، همان‌گونه که با معاویه برخورد کرد و جمع زیادی را نابود کرد. [بنابراین] معلوم می‌شود اگر خود را ذی‌حق می‌دانست از برخورد نظامی ابایی نداشت، مخصوصاً با توجه به اینکه نبرد بعد از رسول خدا برایش آسان‌تر بود تا زمان جنگ با معاویه .

پاسخ: اما در خصوص نبرد و جنگ نظامی برای احقاق حق، مقایسه دو دوره بعد از وفات رسول خدا ﷺ و بعد از کشته شدن خلیفه سوم مصداق بارز قیاس مع الفارق است، زیرا علی ﷺ در زمان بعد از رسول خدا ﷺ یاور نداشت، اما بعد از قتل عثمان یاور داشت و با او بیعت شده بود و دارای حکومت بود. علاوه بر اینکه ترک قتال ملازم با حقانیت حاکمان نیست و می‌تواند ناشی از امور دیگر باشد.(اردبیلی، ۱٤۱۹: ۲۱۰)

۵. ۴. ورود به شورای شش نفره

قوشچی به تبعیت از دیگران گفته است اگر علی[ﷺ] برای خلافت نص جلی داشت و خلافت را انتصابی می‌دانست، نباید در شورای شش نفره _ با مأموریت تعیین خلیفه _ وارد می‌شد.(ر.ک: آمدی، ۱٤۲۳: ۵/ ۱٦٤)

پاسخ: ورود امیرالمؤمنین ﷺ به شورا نمی‌تواند موید عملکرد آن باشد بلکه از باب ضیق خناق و ضرورت است و آن حضرت عدم رضایت خود را از شورا به وضوح بیان داشته است:

> حَتَّی إِذَا مَضَی لِسَبِیلِهِ جَعَلَهَا فِی جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّی أَحَدُهُمْ فَیا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَی مَتَی اعْتَرَضَ الرَّیبُ فِی مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّی صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَی هَذِهِ النَّظَائِرِ لَکِنِّی أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا وَ طِرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مَالَ الآخَرُ لِصِهْرِهِ مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ.(نهج‌البلاغه، خطبه سوم)

علت وارد شدن امیرالمؤمنین ﷺ در شورا نیز بیان شده است:

> روزی که عباس به خاطر آشکار بودن نقشه و طرح شورا آن حضرت را از ورود منع کرد، جواب عبّاس را نداد و بعد عبّاس به حضرت عرضه داشت: نگفتم

ایشان با تو چنین خواهند نمود؟ امیرالمؤمنین﵇ فرمود: یا عَمِّ إِنَّهُ قَدْ خَفِی عَلَیک أَمْرٌ، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ عَلَی الْمِنْبَرِ مَا کانَ اللَّهُ لِیجْمَعَ لِأَهْلِ هَذَا الْبَیتِ الْخِلَافَةَ وَ النُّبُوَّة! فَأَرَدْتُ أَنْ یکذِبَ نَفْسَهُ بِلِسَانِه. فَیعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ قَوْلَهُ بِالْأَمْسِ کانَ کذِباً بَاطِلًا وَ أَنَّا نَصْلُحُ لِلْخِلَافَة.(ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۷۰؛ ابن‌طاووس، ۱۳۹۹: ۳۸٤؛ ابن أبی الحدید، : ۱/ ۱۸۵)

۵. ۵. احتجاج علی﵇ به بیعت

قوشچی به تبع دیگر متکلمان اهل سنت گفته است اگر علی[﵇] نص جلی داشت در محاجه با معاویه به جای اینکه به بیعت استناد کند به آن نص جلی استناد می‌کرد.(آمدی، ۱٤۲۳: ۵/ ۱٦٤)

پاسخ:

سخن امیرالمؤمنین﵇ در پاسخ به تمرد معاویه مبنی بر اینکه «إِنَّهُ بَایعَنِی الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایعُوا أَبَابَکرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَی مَا بَایعُوهُم»، از باب جدل است؛ یعنی معاویه که نص را قبول نداشت و مشروعیت خود را از خلفای قبل می‌دانست. لذا امام هم بر اساس همان باور ظاهری او، استناد می‌کند.(ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱٤/ ۳٦)

۵. ۶. دلالت بیعت عباس بر عدم نص

قوشچی به تبع دیگر متکلمان اهل سنت گفته است اگر علی[﵇] نص جلی بر خلافت داشت برای مشروعیت و جلب آراء عمومی نیازی به بیعت عباس نداشت و همان نص برای ساکت کردن همه کافی بود، بنابراین درخواست بیعت عباس با علی[﵇] دلیل است بر نبودن نص.(آمدی، ۱٤۲۳: ۵/ ۱٦۵)

پاسخ:

در خواست بیعت از سوی عباس ملازم با نبود نص برای خلافت امیرالمؤمنین﵇ نیست، زیرا این بیعت برای نصرت است نه برای انعقاد امامت؛ و بیعت نصرت

منافات با وجود نص ندارد. بیعت نصرت مانند بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ است که در آیات قرآن نیز از آن یاد شده است.[1]

عبارت «فلا یختلف فیک اثنان» هم موید است برای بیعت نصرت، یعنی مقبولیت متوقف بر بیعت عباس شده نه مشروعیت و اصل امامت.(عاملی، ۱۳۸٤: ۱۵۸/۳)

۶. روایت معاضد

در پایان شایسته است روایت معاضد با «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین» مورد توجه قرار گیرد، یعنی بعد از چشم‌پوشی از شواهد مسلم و قطعی بر صدور فرمان نبی اکرم ﷺ و امتثال اصحاب، عدم نقل در سخن برخی از محدثان، اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین را دچار خدشه نمی‌کند، زیرا همان محدثان، روایات هم‌معنی را نقل کرده‌اند، مانند سخن رسول الله ﷺ نسبت به امیرالمؤمنین ؑ را که فرمودند: «أنت یعسوب‌الدین والمال یعسوب الظلمة هذا یعسوب المؤمنین، وقائد الغر المحجلین»، یعسوب و قائد به معنای امیر است.(ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۲)

نتیجه:

فرمان رسول خدا ﷺ با عبارت «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِین» به عنوان یکی از الفاظ تبریک و تهنیت به علی ؑ از نصوص جلیه بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ؑ است. این روایت همچنین به عنوان قرینه بر کشف مراد از کلمه «ولی» در حدیث غدیر است و آن را از هرگونه ابهام بیرون آورده و تبدیل به نص جلی کرده است. این ویژگی یعنی صراحت و روشنی لفظ در بیان امارت و خلافت باعث انکار صدور حدیث از سوی متکلمان اهل سنت از جمله قوشجی شده است. آنان به جای تأمل در حدیث و دلالت‌های آن، چون محتوا را مخالف باورهای خود از جمله عدالت صحابه و حجیت قول آن‌ها یافتند نه تنها صدور حدیث را مستبعد دانستند، بلکه آن را انکار کرده‌اند! اما با نگاه مجدد و بدون

۱. مانند آیات ۱۰ و ۱۸ سوره فتح.

پیش‌داوری و ملاک قرار دادن قرآن و سنت، به جای ملاک قرار دادن فعل صحابه هر گونه تردید و ابهام در اعتبار و دلالت حدیث بر طرف می‌گردد. علاوه بر اینکه در روایات دیگر می‌توان معاضد و مؤید حدیث «سلّموا علی علی بامرة المومنین» را یافت.

منابع و مآخذ:

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید(۱۳۷۸ق)، **شرح نهج البلاغة**، تحقیق محمد أبو الفضل، بیروت: دار إحیاء الکتب.
- ابن ابی شیبة کوفی، عبدالله(١٤٠٩)، **المصنف**، تحقیق سعید لحام، بیروت: دار الفکر، بیروت.
- ابن اثیر، مبارک(١٣٦٤)، **النهایة**، تحقیق طاهر احمد، قم: إسماعیلیان.
- ابن أخی میمی، محمد(١٤٢٦)، **فوائد**، تحقیق: نبیل جرار، ریاض: دارأضواء السلف.
- ابن بابویه، محمد(١٤١٧)، **أمالی**، قم: موسسه البعثه.
- ابن بابویه، محمد(١٣٨٥)، **علل الشرائع**، نجف: المکتبه الحیدریه.
- ابن تیمیه، احمد(١٤٠٦)، **منهاج السنة**، تحقیق: محمد رشاد سالم، بیروت: مؤسسة قرطبة
- ابن حجر عسقلانی، احمد(١٣٩٠ ق)، **لسان المیزان**، بیروت: موسسه اعلمی.
- ابن حزم، علی(١٤١٦)، **الفصل فی الملل و الأهواء و النحل**، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن حنبل، احمد(بی‌تا)، **مسند احمد**، بیروت: دار صادر.

- ابن خلدون، عبد الرحمن(١٤٠٨)، **تاريخ ابن خلدون**، محقق خليل شحادة، بيروت: دار الفكر.
- ابن شاذان، فضل(١٣٨١ق)، **الفضائل**، نجف: المطبعة الحيدرية.
- ابن شهر آشوب، محمد(١٣٧٩)، **مناقب آل ابی‌طالب**ﷺ، نجف: المطبعة الحيدرية.
- ابن صباغ، علی(١٤٢٢)، **الفصول المهمة**، تحقيق: سامی لغريری، قم: دار الحديث.
- ابن طاووس، علی(١٤١٣)، **اليقين فی اختصاص مولانا علی**ﷺ **بامرة المؤمنين**، مصحح: انصاری، قم: دار الكتاب.
- ابن عساكر، علی(١٤١٥)، **تاريخ مدينة دمشق**، تحقيق: علی شيری، بيروت: دار الفكر.
- ابن كثير، اسماعيل(١٤٠٨)، **البداية والنهاية**، تحقيق: علی شيری، بيروت: دار إحياء التراث.
- ابن مردويه، احمد(١٤٢٤)، **مناقب علی**ﷺ، قم: دار الحديث.
- ابن منظور، محمد(١٤٠٥)، **لسان العرب**، قم: نشر أدب الحوزة.
- اردبيلی، احمد(١٤١٩)، **الحاشية علی إلهيات الشرح الجديد**، تحقيق احمد عابدی، قم: بوستان كتاب.
- البانی، محمد ناصرالدين(١٤١٦)، **سلسلة الأحاديث الصحيحة**، رياض: مكتبة المعارف.
- امين، محسن(١٣٧١ق)، **أعيان الشيعة**، تحقيق حسن امين، بيروت: دار التعارف.
- امينی، عبد الحسين(١٤١٦)، **الغدير فی الكتاب و السنة و الادب**، بيروت: دار الكتاب العربی.
- ايجی، عضدالدين و جرجانی علی(١٣٢٥ق)، **شرح المواقف فی علم الكلام**، قم: [بی‌نا].

- آلوسی، محمود(١٤١٥)، **روح المعانی**، عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- آمدی سیف الدین(١٤٢٣)، **أبکار الأفکار فی أصول الدین**، قاهره: [بی‌نا].
- باقلانی، ابو بکر(١٤١٤)، **تمهید الأوائل**، تحقیق احمد حیدر، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة.
- تفتازانی، سعد الدین(١٤٠٩)، **شرح المقاصد**، قم: افست.
- ثعلبی، احمد(١٤٢٢)، **الکشف و البیان**، تحقیق: ابن عاشور، بیروت: دار إحیاء التراث.
- حلی، حسن بن یوسف(١٣٨٢)، **کشف المراد**، قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
- خطیب بغدادی، ابوبکر(١٤٠٥)، **الکفایة فی علم الروایة**، تحقیق احمد هاشم، بیروت: دار الکتاب العربی.
- خطیب بغدادی، ابوبکر(١٤١٧)، **تاریخ بغداد**، تحقیق مصطفی عبد القادر، دار الکتب العلمیة.
- خوارزمی، موفق(١٤١٤)، **المناقب**، تحقیق: محمودی، قم: مؤسسة سیدالشهداء علیه السلام.
- ذهبی، محمد(١٤١٣)، **سیر أعلام النبلاء**، تحقیق: شعیب الارئوط، بیروت: موسسه الرساله.
- ذهبی، محمد(١٤٠٧)، **تاریخ الإسلام**، تحقیق: عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی.
- ذهبی، محمد(١٣٨٢ق)، **میزان الاعتدال**، تحقیق: بجاوی، بیروت: دارالمعرفة.
- رازی، محمد فخرالدین(١٩٨٦م)، **الأربعین**، قاهره: [بی‌نا].

- رازی، محمد فخر الدین(۱٤۲۰)، **التفسیر الکبیر**، بیروت: دار إحیاء التراث.
- سالوس، علی بن احمد(۱٤۲٤)، **مع‌الاثنی عشریة**، ریاض: دارالفضیلة.
- شریف مرتضی، علی بن حسین(۱٤۰٥)، **رسائل الشریف المرتضی**، تحقیق رجائی، قم: دار القرآن.
- شریف مرتضی، علی بن حسین(۱٤۱۱)، **الذخیرة فی علم الکلام**، قم: [بی‌نا].
- ـــــــــــــــــــــ(۱٤۱۰)، **الشافی فی الإمامة**، تهران: [بی‌نا].
- شهرستانی، محمد(۱٤۰٤)، **الملل والنحل**، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دار المعرفة.
- طبرسی، احمد(۱۳۸٦ق)، **الاحتجاج**، تحقیق: محمد باقر الخرسان، نجف: دار النعمان للطباعة والنشر.
- طبری، محمد بن جریر(۱٤۱۲)، **جامع البیان**، بیروت: دار المعرفة.
- طبری، محمد بن جریر(۱٤۰۳)، **تاریخ الملوک والامم**، تحقیق نخبة من العلماء، بیروت: مؤسسةأعلمی.
- طوسی، محمد(۱٤۱٤)، **أمالی**، قم: دار الثقافه.
- عاملی، علی(۱۳۸٤ق)، **الصراط المستقیم**، تصحیح: بهبودی، نجف: مکتبة مرتضویة.
- علوی، محمد بن عقیل(۱۳٥۰ق)، **العتب الجمیل**، إعداد: صالح الوردانی، بیروت: الهدف للإعلام والنشر.
- غزالی، محمد(۱٤۱۷)، **المستصفی فی علم الاصول**، تصحیح محمد عبدالسلام، بیروت: دار الکتب العلمیة.

- غزالی، محمد(١٤٢)، **سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین**، تحقیق: محمد حسن، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- قاضی عبد الجبار(١٩٦٥م)، **المغنی فی أبواب التوحید و العدل**، قاهره: [بی‌نا].
- قمی، علی بن ابراهیم(١٤٠٤)، **تفسیر القمی**، تحقیق: جزائری، قم: دار الکتاب.
- قندوزی، سلیمان(١٤١٦)، **ینابیع الموده**، تحقیق: سید علی جمال، قم: دار الأسوة.
- قوشجی، علی بن محمد(١٤٤٣)، **الشرح الجدید**، تحقیق امامی نیا، قم: نشر رائد.
- کلینی، محمد(١٣٦٣)، **الکافی**، تصحیح غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مازندرانی، محمد صالح(١٤٢١)، **شرح أصول الکافی**، تحقیق: علی عاشور، بیروت: دار احیاء التراث، لبنان.
- مرعشی، قاضی نور الله(١٤٠٩)، **إحقاق الحق**، قم: [بی‌نا].
- مفید، محمد(١٤١٣)، **رسالة فی معنی المولی**، تحقیق شیخ مهدی نجف، قم: [بی‌نا].
- مفید، محمد(١٤١٣)، **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، قم: [بی‌نا].
- میلانی، سید علی(١٤١٤)، **نفحات الأزهار**، قم: مهر.
- نجارزادگان، فتح الله(١٣٨٨)، **بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت**، تهران: سمت.
- نجاشی، احمد بن علی(١٤١٦)، **رجال نجاشی**، تحقیق شبیری زنجانی، قم: انتشارات اسلامی.

- نووی، یحیی(١٤٠٧)، **المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج**، بیروت: دار الکتاب العربی.
- نیشابوری، حسن(١٤١٦)، **غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، محقق: زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- یعقوبی، احمد(١٤١٣)، **تاریخ یعقوبی**، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت: موسسه اعلمی.